

این نقد نامی ندارد

○ روح الله مهدی پور عمرانی

در این نوشتار کوتاه، می‌خواهم ضمن بررسی کتاب «زیرگنبد آبی»، به این سوال‌ها پاسخ بدهم:

۱. آیا سوژه داستان، قابلیت گسترش داستانی را دارد یا نه؟
 ۲. نویسنده، چگونه سوژه را پرورش و گسترش داده است؟
 ۳. جنبه‌های زیبایی شناختی و نوآورانه کتاب، کدام است؟
 ۴. کودکان و نوجوانان ایران، تا کی و چقدر به این متن‌ها نیاز دارند؟
- سوژه‌ها و مایه‌ها، فکر اولیه داستان است. این ماده نخستین، به فراوانی در اطراف نویسندگان پراکنده است. بعضی از این سوژه‌ها، حاصل دیده‌ها و بعضی دیگر حاصل شنیده‌هاست. به بیانی دیگر، گاهی هنرمند می‌کوشد تا مایه‌ای برای داستان فراهم کند که در این صورت، بیشتر باید دنیای بیرون را بکشد. زمانی هم ذهنیت هنرمند، مایه داستان را می‌زاید یا بهتر است بگوییم، مایه داستان از ذهن نویسنده می‌جوشد. آن جا که سوژه داستان، از راه کندوکاو نویسنده، پیدا می‌شود، «سوژه‌یابی جوششی» و هنگامی که فکر اولیه داستان از ذهن نویسنده می‌تراود و می‌جوشد، «سوژه‌یابی جوششی» صورت می‌گیرد. بسیاری از سوژه‌های جوششی، جنبه‌های ساده‌ای دارند؛ مانند همین سوژه کتاب «زیرگنبد آبی». همه ما، عبارت‌ها و جمله‌هایی مانند «زیرگنبد کیود» را بارها و بارها شنیده‌ایم و یا در کتاب‌ها خوانده‌ایم، ولی هیچ‌کدام به این فکر نیفتاده‌ایم که این عبارت، ممکن است مایه یک قصه کودکانه قرار گیرد (این هم یکی از دلایل پایان ناپذیری سوژه‌ها).

در این جا، فشرده‌ای از قصه کتاب را برای نزدیک شدن به ذهن، نقل کرده، آن گاه درباره جمله‌های «گشایشی قصه» توضیح خواهم داد.

[گنجشک کوچکی در یک جنگل زندگی می‌کند. او قصه را خیلی دوست دارد، ولی مادر بزرگ ندارد تا برایش قصه بگوید. مادرش که روزها برای پیدا کردن دانه، خیلی خسته می‌شود، شب‌ها برایش قصه می‌گوید، ولی همین که «یکی بود، یکی نبود - زیرگنبد کیود» را می‌گوید، خوابش می‌برد. گنجشک کوچولو گاهی برای خودش این جمله‌ها را تکرار می‌کند. یک روز صبح صدایی می‌شنود: آسمان به او می‌گوید که آبی است و کیود نیست، بنابراین، به گنجشک کوچولو مأموریت می‌دهد تا برود به قصه‌گویان جنگل بگوید که به جای عبارت «زیرگنبد کیود» بگویند: «زیر گنبد آبی».

گنجشک کوچولو، همیشه دیر به جلسه قصه پرنندگان و جانوران می‌رسد. بنابراین، نمی‌تواند پیغام آسمان آبی را برساند. کم‌کم با رفتن به جلسه‌های قصه، گنجشک کوچولو به یکی از قصه‌گوهای ماهر جنگل تبدیل می‌شود! هنگامی که جانوران جمع می‌شوند و او قصه‌اش را شروع می‌کند، می‌گوید: ... زیر گنبد کیود.]



- عنوان کتاب: زیر گنبد آبی
- نویسنده: کامیز کاکاوند
- تصویرگر: نسیم آزادی
- ناشر: شبابوز
- نوبت چاپ: اول ۱۳۸۲
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۲۴ صفحه
- بها: ۵۰۰ تومان

همه ما، عبارت‌ها و جمله‌هایی مانند «زیر گنبد کبود» را بارها و بارها شنیده‌ایم و یا در کتاب‌ها خوانده‌ایم، ولی هیچ‌کدام به این فکر نیفتاده‌ایم که این عبارت، ممکن است مایه یک قصه کودکانه قرار گیرد

این روزنه‌ها می‌دانستند، اما اکنون می‌دانیم که آسمان به شکل گنبد یا جام بزرگ بزرگ وارونه شده و پُر روزنه نیست. رنگ آبی آسمان، به سبب وجود هواس. ذرات غبار معلق در هوا و بخار آب آن، نورخورشید را پراکنده می‌کنند. هرچه طول موج نور کوتاه‌تر باشد، آن نور بیشتر پراکنده می‌شود. در نور خورشید، طول موج‌های نورهای بنفش، نیلی و آبی از طول موج‌های نورهای دیگر آن کوتاه‌ترند. همین نورهای پراکنده شده‌اند که به چشم ما می‌رسند و ما آسمان را در روز، آبی می‌بینیم.^۲

تا این جا با آوردن مدارک و شواهد مستند، روشن شد که «کبود» همان «آبی» است و «گنبد» نیز در معنای کنایی و اصطلاحی، همان «آسمان» است. اما خواننده کودک و نوجوان. شاید به این موارد و معانی، آگاهی و وقوف نداشته باشد. بنابراین، این گونه به نظر می‌رسد که نویسنده قصه، از این احتمال (عدم آگاهی خواننده) استفاده کرده و از این جابه‌جایی در بیان صفت و رنگ آسمان، نوعی چالش و عدم تعادل آفریده و کوشیده است که آن را به شکل یک ماجرای داستانی درآورد. آیا اگر خواننده کودک و نوجوان می‌دانست که گنبد، مترادف آسمان و کبود، هم معنی آبی است، هول و ولای پی‌گیری ماجرا را داشت؟ فرض ما بر این است که سوژه، قابلیت داستان شدن را دارد. در این صورت، باید دید و نشان داد که نویسنده، چگونه از این قابلیت بهره‌برداری کرده است؟

برای رسیدن به پاسخ این پرسش، باید نشان داده شود که مهندسی پیرنگ و ماجرا چگونه انجام گرفته است. پس یک‌بار دیگر، به نقطه آغاز داستان برمی‌گردیم. مانند همه داستان‌ها و قصه‌ها، یک شرایط زمانی- مکانی داریم [روزگاری] یک گنجشک کوچولو در یک جنگل زندگی می‌کرد. در این جنگل، جانوران در کنار هم روزگار می‌گذرانند. ظاهراً هیچ اتفاقی که تولید ماجرا را در پی داشته باشد، رخ نمی‌دهد تا این که چالش اول پدید می‌آید: گنجشک کوچولو، قصه دوست دارد، ولی مادر بزرگ ندارد. شکل سنتی در خانواده‌ها، این‌گونه است که مادر بزرگ، به سبب نداشتن وظیفه اداره خانواده، برای نوه‌ها قصه تعریف می‌کند.

این وظیفه را مادر گنجشک کوچولو برعهده دارد، اما او خسته است و درحین قصه‌گویی (در آغاز قصه‌گویی)، از فرط خستگی به خواب می‌رود. به بیانی دیگر، تعادل و آرامشی حکمفرماست و تا این آرامش برهم زده نشود، ماجرای که داستانی باشد، شکل نمی‌گیرد. نمونه‌های واقعی این رفتار را می‌توان در خانواده‌های زحمتکش و تنگدست، مشاهده کرد که پدر و مادر، از خستگی زیاد ناشی از کار روزانه، توان و فرصت رسیدگی به نیازهای فرهنگی و حتی درسی بچه‌هایشان را ندارند.

«یکی بود، یکی نبود» یک پیش‌گفتار قافیه‌دار است که نشانه آغاز قصه بوده و در بین اکثر اقوام و زبان‌های دنیا همواره وجود داشته است. در کتاب پژوهشی «دنیای قصه‌گویی»، در بخش گشایش جلسه قصه، نوشته شده است: «قصه‌گوها، برای آن که واقعاً قصه را آغاز کنند، در اکثر موارد واژه، جمله یا شعری را به عنوان شروع قصه، آهسته زمزمه می‌کردند یا بلند می‌گفتند و سپس وارد اصل داستان می‌شدند. در زبان انگلیسی، قصه با جمله Once Upon a time (یکی بود، یکی نبود) و یا There was once (روزگاری بود) شروع می‌شود که در زبان فارسی نیز از این شیوه افتتاحیه استفاده می‌شود.»^۱

اگر در زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر، جمله‌های آغاز گر مشهور قصه‌ها، مفاهیم پوچ و بیهوده‌ای دارند و صرفاً برای ورود به دنیای قصه بر زبان آورده می‌شوند، در زبان فارسی این جمله‌ها معمولاً با آوردن عبارت «غیر از خدا هیچ کس نبود»، پس از «یکی بود، یکی نبود» زیر گنبد کبود»، رنگ و بوی باوری و فلسفی هم به آن داده می‌شود.

نویسنده در این متن، می‌کوشد از تغییر در یک واژه این عبارت که آغازگر اکثر قصه هاست، ماجرای داستانی دست و پا کند. او با جایگزینی «آبی» و حذف صفت «کبود»، ضمن سنت‌شکنی، درصدد یافتن به فکری نو برمی‌آید.

راستی چرا آسمان کبود؟ (گنبد کبود)

چرا نگوئیم آسمان آبی؟ (گنبد آبی)

نزدیکی رنگ آبی و کبود به هم و هماهنگی و موزونیتی که در واژه «نبدو» و «کبود» هست، عوام و قصه‌گویان را واداشت تا برای خوشاهنگی هم که شده، آبی را کبود ببینند، در فرهنگ فارسی معین، ذیل واژه کبود می‌خوانیم: «به رنگ آبی سیر، نیلی، لاجوردی، آسمانی...»^۳ هم‌چنین، ذیل واژه ترکیبی کبود پوش می‌نویسد:

«... صفت آسمان و فلک است.»^۴

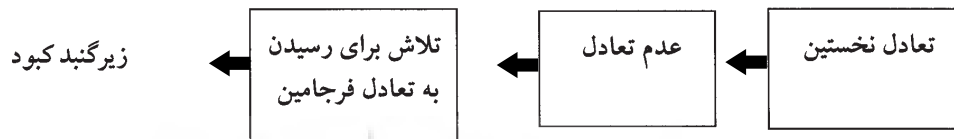
و نیز در زیر واژه کنایی «کبود جامه» می‌آورد:

«... صفت صوفیان و آسمان آید.»^۵

واژه ترکیبی و کنایی «کبود حصار» رانیز آسمان، معنی کرده است.^۶ در همین فرهنگ، ترکیب‌های کنایی دیگری مانند «کبود تشت» و گنبد کبود»، در برابر آسمان آورده شده است.^۷ از سوی دیگر، در یکی از فرهنگنامه‌ها که برای کودکان و نوجوان تهیه و تألیف شده است، می‌خوانیم:

«آسمان، آن قسمت از فضا است که از زمین و از درون جو آن دیده می‌شود. بعضی از مردمان قدیم می‌پنداشتند که آسمان چون گنبد پُر روزنه‌ای است که نور شدیدی از پشت آن می‌تابد. [آن‌ها] ستاره‌ها را نتیجه تابش نور از پشت

تبادل نخستین:	عدم تعادل:
<p>گنجشک کوچولویی با مادرش در یک جنگل بزرگ زندگی می‌کرد... او قصه دوست داشت، ولی مادر بزرگ نداشت تا برایش قصه بگوید. مادرش که خسته بود، هر شب می‌خواست برایش قصه بگوید، همین‌که می‌گفت: «یکی بود، یکی نبود» - زیرگنبد کبود، خوابش می‌برد...^۱</p> <p>چیرگی خواب بر مادر و نا تمام ماندن قصه، نوعی عدم تعادل را به ذهن متبادر می‌کند، ولی این افتتاحیه در برابر نخستین حادثه، تعادل اولیه به حساب می‌آید.</p>	<p>یک روز صبح گنجشک کوچولو آماده شد که برود و برای خودش غذا پیدا کند. هنوز از لانه‌اش پر نکشیده بود که صدایی شنید:</p> <p>- آه... من که آبی رنگ هستم.</p> <p>- من که کیود رنگ نیستم... من آبی رنگ هستم.</p> <p>گنجشک کوچولو که خیلی تعجب کرده بود، گفت:</p> <p>- اصلاً تو کی هستی، کجا هستی؟</p> <p>صدا کمی بلند شد و گفت:</p> <p>- من آسمان آبی هستم. سال‌هاست که انتظار می‌کشم تا قصه‌گویی را پیدا کنم که رنگ مرا درست بگوید، اما کسی را پیدا نکرده‌ام.^۲</p>



در جدول و نمودارهای بالا، اولین چالش و عدم تعادل شکل گرفت، اما این وضعیت، هنوز به داستان و ماجرای دندانگیر و پیشرونده تبدیل نشده است. نقطه شروع واقعی داستان، از زمانی است که «پُرش» در ذهن گنجشک کوچولو نقش می‌بندد و بر زبانش جاری می‌شود.

نقطه آغاز داستان	واکنش گنجشک کوچولو و پیشروی ماجرا:
<p>گنجشک کوچولو گفت:</p> <p>- من چه کمکی می‌توانم بکنم؟</p> <p>گنبد آبی گفت: پرواز کن و پیش همه قصه‌گوهای جنگل برو. به آن‌ها بگو در اول قصه‌ها به جای «زیرگنبد کبود»، بگویند: «زیرگنبد آبی».^۱</p>	<p>فردای آن روز، گنجشک کوچولو پیش قورباغه قصه‌گو رفت... وقتی که گنجشک کوچولو به برکه قورباغه‌ها رسید، قورباغه قصه‌گو قصه‌اش را شروع کرد:</p> <p>یکی بود یکی نبود - زیر گنبد کبود</p> <p>گنجشک کوچولو خواست به او بگوید که به جای «زیر گنبد کبود»، بگوید</p> <p>زیر گنبد آبی، اما قصه‌گو، قصه‌اش را شروع کرده</p>

گنجشک کوچولو قولی را که به آسمان آبی داده بود، از یاد می‌برد. گنجشک کوچولو - گویا - به سراغ همه قصه‌گوهای جنگل می‌رود. این جنبه از کنش قهرمان اصلی، در لایه‌های پنهان روایت، جریان می‌یابد. نویسنده از صنعت تلخیص، برای «پریدن از روی صحنه‌ها» استفاده می‌کند و عجیب است که همین گنجشک، خود به یک قصه‌گو تبدیل می‌شود! او می‌توانست در پایان جلسه قصه، پیام آسمان را برساند. پیش از پی‌گیری پیرنگ، به چرایی گزینش قصه‌گوها اشاره می‌کند. داستان نویسی، یک قصه‌گو از میان پرندگان (کلاغ) و یک قصه‌گو از میان دوزیستان (قورباغه) برمی‌گزیند. انتخاب قورباغه، در ظاهر تصادفی و بدون هیچ تمهید و هدفی صورت گرفته، ولی نظر به این که قورباغه جانوری دوزیست است، نویسنده با یک تیر دو نشان می‌زند: انتخاب یک شخصیت که هم نماینده آرزویان است و هم نماینده خاکزبان.

خلاصه، دیگر حیوانات جنگل نیز یا قصه گوش می‌دهند و یا قصه می‌گویند. این

اگر گنجشک کوچولو کمی زودتر می‌رسید و پیشنهاد آسمان آبی را به قورباغه قصه‌گو گوشزد می‌کرد و قصه‌گو هم وفق پیشنهاد رفتار می‌کرد، داستان به خوبی و خوشی به پایان می‌رسید. به فرض که این ساخت به مرحله عمل می‌رسید، داستانی شکل نمی‌گرفت و تنها حکایتی کم وزن و پیش پا افتاده، روایت می‌شد. هیچ درگیری و مقاومتی پیش پای شخصیت‌های داستان گذاشته نمی‌شد تا با نشان دادن واکنش، توانایی‌های وجودی خود را آشکار سازند. لازمه پیشروی متن، اجابت نکردن قورباغه قصه‌گو است که به شکل ارائه نکردن پیشنهاد توسط گنجشک کوچولو، جلوه می‌کند.

پس باید پیشنهاد آسمان آبی (عنصر ویرانگر نظم حاکم بر داستان) را به قصه‌گویی دیگری عرضه کند. بنابراین، به سراغ کلاغ می‌رود. کلاغ یکی از قصه‌گوهای جنگل است. گنجشک کوچولو فراموش می‌کند که سرموقع، به جلسه قصه‌گویی کلاغ برود. از سوی دیگر، قصه کلاغ چنان جذاب و زیباست که

شخصیت‌های «در سایه» نام دارند، ولی در پیشبرد روایت، نقش ایفا می‌کنند. نویسنده به مثابه کارگردانی تازه کار و کم‌توان، نمی‌تواند از شخصیت‌هایش بازی بگیرد. شاید به همین علت است که بسیاری از شخصیت‌هایش را در سایه نگه می‌دارد.

گنجشک کوچولو، وقتی موفق نمی‌شود به هدف و آرزوی آسمان آبی نزدیک شود، برای خودش قصه می‌گوید. این که قصه‌گوها - گاهی - برای خودشان قصه می‌گویند، رفتاری عملی و باورپذیر است. اگر داستان نویسان و با اندکی اغماض، قصه‌نویسان را نوعی قصه‌گو به حساب آوریم، باید بپذیریم که هر داستان نویسان، از زمان به دست آوردن سوژه تا پایان نوشتن داستان - شاید - چندین بار داستان را برای خودش بازگو می‌کند. این بازگویی داستان برای خود، در ذهن نویسنده صورت می‌گیرد. گنجشک کوچولو با شرکت در جلسات قصه‌گویی حیوانات جنگل، راه و روش قصه‌سازی و قصه‌گویی را می‌آموزد. در کتابی خواندم که کودکان چهار تا ده ساله، می‌توانند قصه بسازند و آن را برای همسالان خود و دیگران تعریف کنند.^{۱۱} آن‌ها از طریق روش‌های زیر، به این توانایی دست می‌یابند:

۱. شرکت در جلسات قصه خوانی و شنیدن قصه‌ها.

۲. ساخت قصه (این قصه‌ها معمولاً کوتاه است)

۳. ادامه دادن قصه. بچه‌ها می‌توانند قصه‌هایی را که می‌شنوند، به دلخواه خود ادامه بدهند.

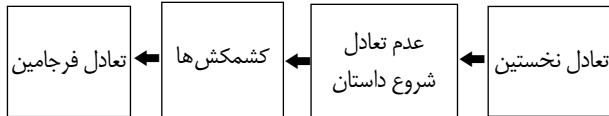
۴. تکمیل قصه. در این روش، مربی قصه‌ای را آغاز می‌کند، ولی آن را ناتمام می‌گذارد و از بچه‌ها می‌خواهد هریک به فراخور تجربه ذهنی و عینی خود، آن را تکمیل کنند.

۵. قصه‌سازی مشترک. در این روش، چند نفر از بچه‌ها با استفاده از فرد جمعی، به ساخت یک قصه دست می‌زنند. بنابراین، نویسنده این تمهید را به کار می‌برد که گنجشک کوچولو که مخاطب ندارد، برای خودش قصه بگوید. البته دلیل این رفتار، در متن وجود دارد. نویسنده، علت این «خودگویی» و «خودشنوایی» را تصاحب دو صندوقچه ستاره عنوان می‌کند که آسمان آبی قول داده به قصه‌گویی بدهد که به جای «گنبد کبود»، بگوید «گنبد آبی». و این پیش‌بینی خوبی است تا منطق داستان نلنگد. او حتی آزمندی از خود نشان می‌دهد و نقشه می‌کشد تا خود را به عنوان قصه‌گوی مورد نظر آسمان آبی معرفی کند و دو صندوقچه ستاره را برای تزئین لانه و درخت، به دست آورد. البته نویسنده با زیرکی، گنجشک کوچولویش را از نیل به این هدف و آرزو باز می‌دارد. او می‌خواهد و صبح وقتی که آسمان آبی را مورد خطاب قرار می‌دهد، پاسخی نمی‌شنود. وقتی بال می‌زند و بالاتر می‌رود، می‌شنود که آسمان آبی دارد با ماهی قرمز کوچولویی که او هم عاشق قصه است و مثل گنجشک کوچولو کسی را ندارد تا برایش قصه بگوید، حرف می‌زند. آسمان آبی به ماهی قرمز کوچولو می‌گوید که رنگش کبود نیست، بلکه آبی است.

از این صحنه به بعد، به طرز معجزه آسایی، پرندگان جنگل، در جلسه قصه‌خوانی (قصه‌گویی) گنجشک کوچولو حاضر می‌شوند و او جرأت پیدا می‌کند تا برای اولین بار، برای جمع قصه بگوید. او شروع می‌کند و می‌گوید: «یکی بود، یکی نبود، زیر گنبد کبود...» به این ترتیب، درگیری‌ها و چالش‌های موجود در متن داستان، به تعادلی می‌رسد که روزی عدم تعادل و عامل تولد داستان اصلی بود.

این داستان از جمله ساخت‌هایی است که کشمکش‌ها و درگیری‌های آن، در چند سطح و لایه خودنمایی می‌کند و مرحله به مرحله و منزل به منزل پیش می‌رود. در یک مرحله، نبود مادر بزرگ و علاقه به قصه، گره‌سازنده داستان و عامل کشش به شمار می‌رود و در جا و مرحله‌ای دیگر، دیر رسیدن گنجشک کوچولو به جلسه قصه‌گویی و در نتیجه عدم تحقق آن روی آسمان آبی، ماجرا را به پیش می‌برد و داستان در جایی پایان می‌یابد که خود گنجشک کوچولو که پیش از نصف عمر (داستانی) خود را صرف جا انداختن و جانشینی واژه آبی به جای کبود کرده بود، هنگامی که زبان به قصه‌گویی می‌کشد، رفتار و اقدامی غیر مترقبه می‌گوید: «زیر گنبد کبود».

با این حساب، نویسنده کوشیده سنت داستان‌نویسی را رعایت و پایان‌بندی



مُدل «تعادل فرجامین» را اجرا کند.

پس از بررسی ساختار بیرونی داستان، در بررسی عناصر ساختار درونی، به پیام آن می‌پردازیم.

کودکان و نوجوانان، قصه را برای سرگرمی می‌خوانند، ولی نویسنده کودک، از فرصتی که برای مخاطب قرار دادن خوانندگان خود به دست آورده، معمولاً به همین راحتی نمی‌گذرد. او (منظور کاکاوند، نویسنده این کتاب نیست) می‌کوشد پیامی را در لایه‌های مفهومی داستانش بگنجانند. چون - شاید - فقط نویسندگان حوزه کودک و نوجوان باشند که اجازه دارند به شکلی - نه چندان مستقیم - در داستان‌های‌شان، پیام تعبیه کنند. پیام مستتر در کتاب «زیر گنبد آبی» چیست؟

قهرمان داستان، به جای آنکه با افزایش سن و تجربیات روزمره (او دیگر یک قصه‌گو شده است)، در مورد نظر آسمان، پرس و جو کند و به حقیقت پی‌برد (چرا که کودکان، ذهنی کنجکاو و حقیقت‌یاب دارند)، خود نیز همان عبارت قصه‌گوهایی جنگل را به کار می‌برد و می‌گوید: زیر گنبد کبود. او پیش از این هم همیشه دیر به جلسه قصه‌گویی قورباغه و کلاغ می‌رسیده؛ یعنی زمانی که قصه‌گوها، جملات آغازگر قصه (یکی بود، یکی نبود) را شروع کرده بودند. آیا گنجشک کوچولو در پایان جلسه قصه، نمی‌توانست پیام آسمان را ابلاغ کند؟ آیا خواننده با خواندن این داستان، با قهرمان (کودکی) تنبل، وظیفه‌شناس و خودرأی و از همه مهم‌تر تقلیدگر روبه‌رو نخواهد شد؟

آیا او شخصیتی پویا و تأثیرگذار است یا کاراکتیری منفعل و تأثیرپذیر؟ تنها حرکتی که از گنجشک کوچولو سر می‌زند، یافتن قابلیت قصه‌گویی است که همین تغییر شکفت نیز محل تردید است.

آیا خوانندگان این داستان، باید برای قهرمان نویسنده، کف بزنند یا به او خم و بی‌اعتنایی کنند؟

کودکان و نوجوانان ایرانی، سال‌هاست که با این‌گونه متن‌ها روبه‌رو هستند؛ متن‌هایی که به نظر می‌رسد به تکرار و تولید انبوه رسیده‌اند. در این کتاب - متأسفانه - هیچ جنبه نوآورانه و خلاقانه وجود ندارد. صرفاً روی واژه‌های افتتاحیه قصه‌گویی، مانور صورت گرفته که در حد یک بازی باقی مانده است. علت این ناکامی، به جوهر سوژه برمی‌گردد. این سوژه، قابلیت داستان شدن را به گونه‌ای که گیرایی داشته باشد، ندارد. عدم قابلیت سوژه، برای داستان شدن، باعث سترونی پیرنگ شده است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- پلورسکی، آن: دنبای قصه‌گویی، محمدابراهیم اقلیدی، سروش چاپ دوم ۱۳۶۹، ص ۱۶۳.
- ۲- فرهنگ فارسی معین، امیرکبیر، چاپ ۱۳۸۰، جلد سوم، ص ۲۸۹۲.
- ۳- پیشین، ص ۲۸۹۳.
- ۴- پیشین، ص ۲۸۹۳.
- ۵- همان جا، ص ۲۸۹۳.
- ۶- همان جا، ص ۳۳۹۹.
- ۷- فرهنگنامه کودکان و نوجوانان، شورای کتاب کودک، چاپ اول ۱۳۷۴، ص ۹۵.
- ۸- همتی، اسماعیل: بچه‌ها هم می‌توانند قصه بسازند، انتشارات مدرسه، چاپ دوم ۱۳۸۱.
- ۹- پیشین، صفحه ۸.
- ۱۰- پیشین، صفحه ۹-۱۰.
- ۱۱- پیشین، صفحه ۱۱.
- ۱۲- همت، اسماعیل: بچه‌ها هم می‌توانند قصه بسازند، انتشارات مدرسه، چاپ دوم، ۱۳۸۱.